

محمود واعظی^۱

تحولات و تغییرات سیاسی که با اعتراضات مردمی و حمایت نیروهای خارجی در سال ۲۰۰۰ در سرستان منجر به حذف میلو سویچ از صحنه سیاسی این کشور شد و در برخی از جمهوری‌های شوروی سابق تکرار گردید، از دو جهت مهم و قابل بررسی است: اول از این جهت که این تغییرات می‌تواند تأثیرات مستقیمی در معادلات سیاسی و امنیتی منطقه به جا بگذارد که این امر به نوبه خود برای جمهوری اسلامی ایران دارای اهمیت است و دوم، به نظر می‌رسد از منظر جامعه‌شناسی سیاسی آنچه که در سه جمهوری گرجستان، اوکراین و قرقیزستان بوقوع پیوست، در صورت استمرار به تدریج می‌تواند به عنوان الگویی برای تغییرات سیاسی در سایر جمهوری‌های شوروی سابق و برخی دیگر از کشورهای توسعه نیافته جهان مطرح باشد. با توجه به این پیش‌فرض، این مقاله قصد دارد با بررسی ابعاد مختلف دگرگونی‌های سیاسی در این جمهوری‌ها، جنبه‌های متفاوت این الگو را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و نیز از طریق شناخت سازوکارهای تغییر، چارچوبی برای پیش‌بینی پذیر ساختن تحولات در سایر جمهوری‌ها فراهم سازد.

تغییر رهبران سیاسی در سه جمهوری گرجستان در سال ۲۰۰۳، اوکراین در سال ۲۰۰۴ و قرقیزستان در سال ۲۰۰۵ که با تظاهرات آرام خیابانی، عدم توسل به زور رهبران، دخالت نیروهای خارجی و تبلیغات گسترده رسانه‌های غربی بوقوع پیوست، اگرچه در ادبیات رسانه‌ای ذیل مفهوم انقلاب مطرح می‌شود، اما بی‌تردید اطلاق این مفهوم به چنین رویدادهایی از پشتوانه نظری دقیقی برخوردار نمی‌باشد. مفهوم انقلاب در مسامحه‌آمیزترین برداشت‌ها به تغییر همزمان نخبگان، ساختارها و ارزش‌های حاکم اشاره دارد که با مطالعه روند تحولات، چنین تغییراتی در هیچ یک از این جمهوری‌ها مشاهده نمی‌شود. نظریه پردازان علوم سیاسی برای تفکیک تغییرات و دگرگونی‌ها در نظام‌های مختلف سیاسی معیارهای متفاوتی را مدنظر قرار می‌دهند

۱. دکتر محمود واعظی معاون سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام است.

که خلق مفاهیمی همچون انقلاب، شورش، براندازی کودتا، اصلاحات و غیره - که هر کدام به گونه خاصی از تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی اشاره دارند - حاصل این تمایزات می‌باشد. در این چارچوب، شاخص و معیار اساسی برای سنخ‌شناسی تغییرات سیاسی، تحلیل و بررسی نیروی ایجادکننده تغییر از نظر جغرافیایی آن (درون‌زایی یا برون‌زایی) و یا از نظر موقعیت سیاسی آن (تغییر از بالا یا تغییر از پایین) است.

تغییر درون‌زا به تغییری اطلاق می‌شود که نیروی اصلی تغییر و یا انگیزه اصلی ایجاد تغییر از مقتضیات داخلی نشأت گرفته باشد، در حالی که تغییر برون‌زا تغییری است که عمدتاً مبتنی بر اهداف و انگیزه‌های نیروهای بیرونی است. تغییرات از بالا نیز به تغییراتی گفته می‌شود که نیروی اصلی و پیش‌برنده آن، نخبگان حاکم و یا حداقل بخشی از آنها هستند، در حالی که در تغییرات از پایین این موقعیت در اختیار مردم و حرکت‌های گسترده مردمی است.

برای تحلیل تغییرات سیاسی لازم است سه مرحله ذیل از یکدیگر تفکیک شوند:

۱. مرحله پیش از دگرگونی که به دلایل و زمینه‌های ایجاد تغییر می‌پردازد.

۲. مرحله یا فرآیند دگرگونی که تحلیل تغییرات را از نظر ابعاد دگرگونی، روش‌ها و

سازوکارهای ایجاد تغییر تبیین می‌کند.

۳. مرحله پس از دگرگونی که عمدتاً پیامدها و نتایج دگرگونی را در برمی‌گیرد.

در واقع، یک تحلیل جامع از تغییرات باید قادر باشد که نیروی تغییر را در متن این سه

مرحله، کشف و مورد موشکافی قرار دهد. چنانچه بخواهیم این معیارها را در تجزیه و تحلیل

تغییرات سیاسی در جمهوری‌های شوروی سابق مورد توجه قرار دهیم، با گستره وسیعی از

داده‌ها و متغیرها مواجه می‌شویم که دسته‌بندی و اولویت‌بندی برخی از متغیرهای تعیین‌کننده

برای دستیابی به اهداف مقاله ضروری به نظر می‌رسد.

زمینه‌های اجتماعی تغییر (شرایط درونی)

با حذف رسمی نظام حکومت‌داری مبتنی بر تمرکز دولتی و سیستم تک‌حزبی در پی

فروپاشی شوروی، دولت‌های تازه تأسیس به جا مانده از این تحولات، به یکباره با خلاء نظری و تجربه عملی برای اداره کشور در شرایط جدید مواجه شدند. از یک سو، شیوه حکومت‌داری سابق اعتبار و ارزش خود را از دست داده بود و از سوی دیگر نخبگان و جامعه سیاسی در این کشورهای تازه تأسیس فاقد هرگونه تجربه و حتی درک تئوریک برای ایجاد نظام سیاسی منطبق با شرایط نوین بودند. فقدان درک و تجربه دموکراتیک، دوره‌ای از آنارشیسم اجتماعی را به نام آزادی و دموکراسی در این کشورهای نوپا دامن زد. در واقع، می‌توان مدعی شد که پروژه دولت‌سازی و استقلال‌یابی در نخستین سال‌های پس از فروپاشی شوروی، مسئله ساختار و محتوای دولت را تحت‌الشعاع قرار داده بود. به همین دلایل، اغلب این جمهوری‌ها طی این سال‌ها موفق به برآورده ساختن نیازهای اساسی جامعه سیاسی خود نشدند. در عین حال، تحولات جهانی، افزایش ارتباطات مردمی و آگاهی از تحولات و پیشرفت دیگر جوامع، به همراه معضلات اقتصادی بر مطالبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم و نخبگان این جمهوری‌ها می‌افزود. در این راستا، اغلب این جمهوری‌ها به لحاظ شرایط عینی اجتماعی - سیاسی با سه معضل مشترک مواجه بوده و یا هستند:

۱. فساد دولتی

اغلب یا اکثر جمهوری‌های شوروی سابق به نوعی دچار فساد دولتی چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ اقتصادی می‌باشند. این مسئله در وهله نخست ناشی از فقدان نهادها و سازوکارهای نظارت عمومی و در وهله دوم ناشی از ناکارآمدی بوروکراتیک می‌باشد. این موضوع به ویژه در جمهوری‌هایی که در ۱۵ سال گذشته، اختیار حکومت در انحصار یک نفر بود، دارای شدت و گستردگی بیشتری است. در اغلب این جمهوری‌ها وابستگان رهبران حاکم، نفوذ وسیعی را در اقتصاد و سیاست به دست آورده‌اند. شرایط سیاسی و اجتماعی به جا مانده از گذشته، زمینه فساد دولتی را فراهم می‌کرد، برای نمونه در قرقیزستان که برخلاف جمهوری‌های دیگر در آسیای مرکزی

رئیس‌جمهور آن از رهبران حزب کمونیست نبود و به عنوان یک استاد دانشگاه از محبوبیت مردمی نیز برخوردار بود، در چند سال اخیر دخالت گسترده خانواده وی در اقتصاد و سیاست یکی از دلایل اصلی گسترش مخالفت‌ها علیه وی شد. بر اساس گزارش گروه مطالعات بحران‌های بین‌المللی، همسر عسگرافایف همواره متهم به دخالت بیش از حد در حکومت به ویژه انتصاب‌های اداری بود. فرزندان آقایف نیز در چند سال اخیر شروع به ایجاد رویه‌های خاص در زندگی سیاسی خویش کرده بودند. دختر بزرگش برمه و پسر بزرگش آیداکه تاکنون نقش خود را به صورت غیررسمی و چشم‌گیری در عرصه سیاست و تجارت تثبیت کرده بودند، تصمیم گرفتند به مجلس نیز راه پیدا کنند تا نقش خود را در فعالیت‌های پشت پرده رسمی کنند. برمه یک حزب طرفدار حکومت ترتیب داد تا بر انتخابات تسلط یابد. سیستم به اشخاص با نفوذ محلی نظیر تجار و رهبران غیررسمی که برخی از آنها به گونه‌ای با گروه‌های مافیایی رابطه داشتند دلگرم بود، زیرا اطمینان داشتند خویشاوندی و روابط طایفه‌ای عناصر کلیدی محسوب خواهند شد.^(۱)

نتایج به دست آمده از آمارگیری سال ۲۰۰۱ در مورد فساد در اوکراین نشان می‌دهد که ۳۰ درصد اکراینی‌ها، مشکلات خود را در کشور با پرداخت رشوه حل می‌کنند، ۴۰ درصد بازرگانان و ۹۰ درصد ساختار تجاری اوکراین درگیر روابط فسادآلودند؛ و ۶۰ درصد درآمد متوسط یک کارمند در اوکراین از دریافت باج و رشوه تأمین می‌گردد.^(۲)

بر اساس آمارهای بین‌المللی اغلب جمهوری‌های شوروی سابق در میان ۱۰۸ کشور به لحاظ شاخصه‌های مقابله با فساد دولتی در پائین‌ترین رتبه‌ها قرار دارند. بر این اساس، جمهوری ترکمنستان با رتبه ۱۵۶، جمهوری تاجیکستان با رتبه ۱۵۰، ازبکستان با رتبه ۱۴۳، آذربایجان با رتبه ۱۳۷ و گرجستان و قرقیزستان با رتبه‌های ۱۳۰ و ۱۳۱ در سال ۲۰۰۵، از لحاظ فساد دولتی غیر شفاف‌ترین جمهوری‌ها در حوزه شوروی سابق بوده‌اند.^(۳)

۲. ناکارآمدی اقتصادی

ظرفیت‌های محدود اقتصادی در کنار سیاست‌گذاری‌های نادرست و عدم توسل به یک

نظام اقتصادی مشخص و ضعف در امور اجرایی موجب شده است که اغلب این کشورها با مشکلات اقتصادی دامنه‌داری مواجه باشند. در اغلب این کشورها مبارزه با تمرکزگرایی اقتصادی به عنوان نمادی از نظام اشتراکی صورت گرفت، اما نسبت به انحصارگرایی و انحصارزدگی اقتصادی غفلت گردید. این امر، چرخه ناکارآمدی را به ضرر عامه مردم تشدید کرد. بر اساس آمارهای صندوق بین‌المللی پول، درآمد اقتصادی و سطح تولید در تمامی جمهوری‌های شوروی سابق در سال ۱۹۹۹ هنوز فاصله زیادی با سطح تولید این جمهوری‌ها در سال ۱۹۸۹ داشت. در آسیای مرکزی سه جمهوری قزاقستان، قرقیزستان و ترکمنستان در سال ۱۹۹۹، تنها ۶۱ درصد درآمد سال ۱۹۸۹ را ایجاد کردند، در حالی که این رقم در تاجیکستان ۲۹ درصد و در ازبکستان ۹۷ درصد بوده است. در منطقه قفقاز نیز سه جمهوری ارمنستان، آذربایجان و گرجستان به ترتیب ۴۸، ۴۷ و ۳۱ درصد و جمهوری‌های اسلاو یا اروپایی روسیه سفید، روسیه، اوکراین و مولداوی به ترتیب ۸۱، ۵۵، ۳۵ و ۳۱ درصد درآمد سال ۱۹۸۹ را توانستند در سال ۱۹۹۹ تولید کنند.^(۴) اکثر جمهوری‌ها، به ویژه جمهوری‌های آسیای مرکزی به دلیل گسترش خدمات بهداشتی در دوران شوروی بارشده سریع جمعیتی فراتر از توانایی آنها برای ایجاد شغل‌های جدید مواجه بوده‌اند. این امر، معضل بیکاری در این جمهوری‌ها را با توجه به حذف بسیاری از زمینه‌های اشتغال، تشدید کرده است.

۳. نظام‌های حکومتی غیردموکراتیک

مطابق برخی معیارهای مورد نظر تعدادی از مؤسسات بین‌المللی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تنها سه جمهوری حوزه بالتیک از پانزده جمهوری شوروی در زمره کشورهای آزاد قرار دارند. از دوازده جمهوری باقی مانده، پنج جمهوری در میان کشورهای نیمه آزاد و هفت جمهوری نیز در میان کشورهای غیر آزاد قرار دارند. بر اساس تعریف خانه آزادی کشورهای نیمه آزاد (در برابر کشورهای آزاد و کشورهای غیر آزاد) کشورهایی هستند که دارای بسیاری از شاخص‌های دولت‌های آزاد هستند، اما در عین حال واجد بسیاری از عناصر آسیب‌زننده مانند فساد سیاسی و اعمال تبعیض علیه اقلیت‌ها نیز می‌باشند. نیروهای نظامی و یا عناصر خارجی

اغلب در نظام سیاسی از نفوذ زیادی برخوردارند و سیستم قضایی مستقلی در آنها وجود ندارد. همچنین در این کشورها برخی آزادی‌های مدنی وجود دارد، اما اغلب آنها با محدودیت مواجه می‌باشد.^(۵) بر اساس طبقه‌بندی خانه آزادی در سال ۲۰۰۴ کشورهای مولداوی، ارمنستان، گرجستان، اوکراین و روسیه به ترتیب پنج کشور نیمه دموکراتیک و کشورهای آذربایجان، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، بیلوروس، ازبکستان و ترکمنستان هفت کشور غیردموکراتیک در جمهوری‌های شوروی سابق بودند.^(۶)

در تمامی جمهوری‌های غیردموکراتیک اگر چه برخی مخالفان ظاهری در پارلمان حضور دارند، اما نظام سیاسی به صورت تک حزبی اداره می‌شود و در سایر جمهوری‌ها نیز نظام سیاسی بین یک نظام تک حزبی و چند حزبی در نوسان است. سایر شاخص‌های دموکراسی مانند مطبوعات آزاد و آزادی بیان نیز در وضعیت نامطلوبی قرار دارد. مهمترین ویژگی مشترکی که نظام حکومت‌داری در این جمهوری‌ها را با ابهام مواجه می‌سازد، بهره‌گیری رهبران حاکم از انتخابات مسئله‌دار و غیرقابل اعتماد در دو سطح پارلمانی و ریاست جمهوری است. اکثر کشورهای تازه استقلال یافته در شوروی سابق به دلیل پسمانده‌های ذهنی و ساختاری ناشی از سیستم انتخاباتی اتحاد جماهیر شوروی به گونه‌ای جریان انتخابات را سازمان‌دهی کرده‌اند که تفاوت‌های زیادی با معیارهای پذیرفته شده بین‌المللی دارد. فقر فرهنگ دموکراتیک در این کشورها به طور عام و عدم تمایل به آموزش اقشار اجتماعی، به فقدان آگاهی و ادراک جمعی نسبت به راه کارهای رایج انتخاباتی منجر گردیده است.

همچنین رفتار حاکمان در قبال مخالفین سیاست‌های اداره کشور و تلاش برای حذف آنها و بهره‌گیری از روش‌های غیردموکراتیک برای اداره نظام سیاسی کشور معضل دیگری است که پیشروی جوامع سیاسی در این کشورها قرار دارد. حداقل در نیمی از جمهوری‌های شوروی سابق طی یک دهه گذشته رژیم‌های مبتنی بر حاکمیت یک فرد وجه غالب نظام‌های سیاسی بوده است. چنین رژیم‌هایی در جهت مسلط ساختن اعضای یک گروه قومی یا یک قبیله از طریق متمرکز ساختن قدرت در یک فرد و خانواده‌اش گام برمی‌دارند.^(۷)

زمینه‌های بین‌المللی تغییر (شرایط بیرونی)

طی چند سال اخیر، وقوع حادثه یازدهم سپتامبر از دو جهت فضای سیاسی حاکم در این جمهوری‌ها را با تغییر مواجه کرده است. این حادثه از یک سو موجب توجه بیشتر ایالات متحده آمریکا و غرب به این جمهوری‌ها از جنبه‌های استراتژیک گردید و از سوی دیگر به دلیل افزایش تأکیدات جهانی بر مفاهیمی مانند دموکراسی، فضای سیاسی داخلی جمهوری‌ها را تحت تأثیر قرار داد. این مسئله در حالی بوقوع می‌پیوست که روسیه همچنان بر تداوم نفوذ خود در منطقه تأکید داشت. در واقع، می‌توان ادعا کرد که تحول سیاسی - اجتماعی در این کشورها در گستره‌ای صورت می‌گیرد که یک سر آن نظم به جای مانده از حوزه نفوذ و وابستگی‌های سیاسی، اقتصادی، ارتباطی و تشکیلاتی با جمهوری مادر (روسیه) است و سر دیگر آن نظم تعریف شده غربی می‌باشد که شرایط اجتماعی - سیاسی این کشورها را به تابعی از نظم در حال شکل‌گیری جدید تبدیل کرده است. واکنش نسبت به این دو جریان رقیب خارجی، موارد مختلفی را در این جمهوری‌ها متناسب با شرایط خاص ژئوپولتیکی آنها رقم زده است؛ به گونه‌ای که گسترش رقابت‌ها و خصوصاً سیاست تعدیل و تغییر نرم این رژیم‌ها از سوی آمریکا موجب حرکات زیگزاگ گونه بین مسکو - واشنگتن شده است.

بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که از جنبه متغیرهای بیرونی، جمهوری‌های شوروی سابق در برابر دو دسته از تقاضاهای متعارض قرار داشته و دارند:

۱. اهداف و خواسته‌های روسیه: روسیه در دوران ریاست جمهوری پوتین به دنبال بازتعریف موقعیت منطقه‌ای و جهانی خود می‌باشد و برای گسترش و تداوم نفوذ خود در میان کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS) با استفاده از روابط دو جانبه و چندجانبه و نیز با انعقاد قراردادهای مختلف تلاش‌های گسترده‌ای را صورت داده است. در اغلب جمهوری‌ها نیروهایی وجود دارند که در راستای اهداف روسیه فعالیت می‌کنند. با این حال رفتار اقتدارگرایانه روس‌ها در این جمهوری‌ها با توجه به پیشینه تاریخی آنها موجب بدبینی بسیاری از سیاستمداران، نخبگان و حتی مردم عادی نسبت به روابط نزدیک با روسیه و بی‌اعتمادی نسبت به آینده سیاسی و اجتماعی کشور خود شده است؛ در عین حال که امیدی نیز به تحول اقتصادی و رفاه در

زندگی خود ندارند. بدین ترتیب، آنان همواره برای ایجاد توازن در مقابل روسیه به دنبال قدرتی دیگر هستند.

۲. رویکرد غرب نسبت به تحولات: تحولات در کشورهای CIS برای غرب با اهمیت تلقی می‌شود. در دوران جنگ سرد یکی از رقابت‌های آمریکا و شوروی در عرصه بین‌المللی مسائل امنیتی بود و شوروی به عنوان تهدیدی برای کشورهای اروپای غربی تلقی می‌شد. هر چند پس از فروپاشی شوروی و انحلال پیمان ورشواز تهدیدات روسیه نسبت به اروپا کاسته شده است ولی همواره قدرت‌های اروپایی از یک روسیه مقتدر و با نفوذ در منطقه نگرانند.

تحول در جمهوری‌های اروپایی CIS به دلیل موقعیت حائل این کشورها در میان روسیه و قدرت‌های اروپایی و اتحادیه اروپا حائز اهمیت است. قفقاز نیز به عنوان پل ارتباطی با آسیا از منظر ژئواستراتژیک برای اروپا همواره منطقه‌ای حساس بوده است. علاوه بر این، برای غرب تأمین انرژی و روابط اقتصادی با کشورهای حاشیه خزر نیز مهم می‌باشد. ضمن اینکه رویکرد اروپا نسبت به تحولات منطقه مورد حمایت آمریکا نیز قرار دارد.

پس از فروپاشی شوروی یکی از اهداف آمریکا حضور و نفوذ در کشورهای غربی بوده است. همکاری‌های اقتصادی و گسترش ناتو به شرق نیز در این راستا قابل تفسیر می‌باشد. همچنین، هدف دیگر آمریکا از نفوذ بیشتر در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، کنترل بر سیاست‌ها و نفوذ کشورهای روسیه، چین و ایران در این منطقه می‌باشد.

آمریکا به طور مشخص به دنبال کاهش نفوذ روسیه و ایجاد نظام‌های همسو با غرب در این منطقه است. آمریکا تحت عنوان حمایت از حقوق بشر و دموکراسی و از طریق اعطای کمک‌های مالی به برخی از گروه‌ها، احزاب سیاسی و سازمان‌های غیردولتی و تبلیغات گسترده رسانه‌ها در جهت دهی به مطالبات مردم در راستای منافع و گسترش نفوذ خود تلاش می‌کند.

الگوی تغییرات

تغییرات صورت گرفته در سه جمهوری گرجستان، اوکراین و قرقیزستان را می‌توان نخستین نمونه‌های الگوی جدید تغییرات در کشورهایی که به لحاظ سیاسی کمتر توسعه یافته

هستند، تلقی کرد. مهمترین ویژگی این الگوی جدید این است که کشورهایی که حداقل شاخصه‌های دموکراتیک را رعایت می‌کنند، در مقایسه با کشورهای کاملاً غیردموکراتیک، استعداد بیشتری برای تجربه این الگو دارند.

به طور مشخص این الگو حداقل دارای چهار ویژگی انحصاری است: بهره‌گیری از انتخابات به عنوان ابزار تغییر؛ نبود مرزبندی شفاف بین نیروهای حاکم و نیروهای اپوزیسیون؛ ناتوانی یا عدم تمایل هنجاری و ساختار رهبران حاکم به استفاده از ابزار خشونت؛ مداخله آشکار و مستقیم نیروهای بیرونی.

۱. مبارزات انتخاباتی به عنوان ابزار تغییر: این واقعیت که تغییرات سیاسی در هر

سه جمهوری گرجستان، اوکراین و قرقیزستان در جریان مبارزات انتخاباتی چه در سطح پارلمانی و چه در سطح ریاست جمهوری رخ داد، حاکی از آن که در الگوی جدید تغییرات سیاسی، بهره‌گیری از مبارزات انتخاباتی برای آغاز فرآیند تغییر از اهمیت تعیین‌کننده‌ای برخوردار است. بحران در گرجستان هنگامی آغاز شد که در جریان برگزاری انتخابات پارلمانی در نوامبر ۲۰۰۳ احزاب مخالف معتقد بودند که دولت تمایلی به برگزاری انتخابات عادلانه و آزاد ندارد. در حالی که نظرسنجی‌های صورت گرفته حاکی از آن بود که حزب «حرکت ملی»، به رهبری میخائیل ساکاشویلی با ۲۶٪ آرا از حزب حاکم یعنی حزب «گرجستان نوین» به رهبری ادوارد شورا نادزه با ۹۲/۱۸ درصد آرا پیشی گرفته است. کمیسیون مرکزی انتخابات گرجستان با رد نتایج نظرسنجی انجام شده، نتایج قطعی انتخابات را اینگونه اعلام کرد که طی آن حزب حاکم با ۳۲/۲۱ درصد رتبه نخست و حزب «رستاخیز» متعلق به جمهوری خودمختار آجارستان به رهبری اصلان آباشیدزه با ۸۴/۱۸ درصد رتبه دوم راکسب کرد. در نتایج رسمی اعلام شده دو حزب اصلی مخالفان، یعنی حزب «حرکت ملی» و حزب «دموکرات‌ها» به رهبری نینو بورجانادزه تنها توانستند ۷ درصد آرای لازم برای حضور در پارلمان را به دست آورند.^(۸)

در اعتراض به نتایج اعلام شده، طرفداران احزاب مخالف چند روز متوالی در مقابل ساختمان‌های نهادهای دولتی از جمله ساختمان ریاست جمهوری تجمع کرده و شعارهای تندی علیه دولت سردادند. بحران در اوکراین نیز با اعلام نتایج مرحله دوم انتخابات ریاست

جمهوری آغاز گردید. هنگامی که در اواخر نوامبر ۲۰۰۴ اعلام شد که ویکتور یانکوویچ با کسب ۵۸/۴۹ درصد آرا انتخابات ریاست جمهوری را از رقیب خود ویکتور یوشچنکو برده است، طرفداران یوشچنکو در داخل و بسیاری از ناظران بین‌المللی در خارج از اوکراین این نتایج را غیرقابل قبول اعلام کرده و نسبت به بروز تخلفات گسترده در جریان رأی‌گیری اعتراض کردند. به دنبال این مسئله ده‌ها هزار نفر از طرفداران یوشچنکو چندین هفته در خیابان‌های اصلی شهر کیف در سرمای سخت زمستان دست به تحصن زده و خواهان تجدید نظر در نتایج انتخابات شدند. همزمان با موج مخالفت‌های داخلی، فشار گسترده کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا موجب گردید که دادگاه عالی اوکراین نتایج انتخابات برگزار شده را مخدوش اعلام کند و رأی به برگزاری مجدد مرحله دوم انتخابات بدهد.

در قرقیزستان نیز بحران با وضعیت کم و بیش مشابهی آغاز گردید. به دنبال رد صلاحیت خانم رزا اتونبايوا، رهبر جنبش آتایورت (سرزمین پدری)، برای شرکت در انتخابات پارلمانی تعداد محدودی از طرفداران این جنبش به عنوان اعتراض در مقابل ساختمان مجلس تحصن نمودند. اعتراضات مخالفین یک ماه بعد و به دنبال اعلام نتایج انتخابات ابعاد گسترده‌تری یافت و در شهرهای جنوبی این کشور به ویژه جلال‌آباد روند اعتراضات که دولت را متهم به تقلب در اعلام نتایج انتخابات می‌کرد، با برگزاری دور دوم انتخابات در ۱۳ مارس ۲۰۰۵ شکل تازه و گسترده‌ای به خود گرفت که در جریان آن تظاهر کنندگان چند ساختمان دولتی و باشگاه پلیس را در شهرهای جنوبی به تصرف خود در آوردند.^(۹) این اعتراضات بلافاصله به شهرهای شمالی و مهمتر از همه به بیشکک پایتخت قرقیزستان سرایت کرد که در نهایت به دنبال برخی شورش‌های خشونت‌آمیز در بیشکک، عسگر آقایف، رئیس‌جمهور مجبور به ترک کشور گردید. برخلاف تلاش‌های موفقیت‌آمیز در سه کشور گرجستان، اوکراین و قرقیزستان، ازبکستان از شرایط داخلی متفاوتی نسبت به آنها برخوردار است. اعتراضات و بحران در شهر اندیجان توسط دولت سرکوب شد و مورد حمایت دیگر مناطق واقع نشد و لذا موفقیتی برای مخالفان در پی نداشت. لازم به ذکر است که بحران اندیجان در ازبکستان گسترده نشد و برخلاف تحولات در سه کشور فوق با انگیزه عمومی مانند سرنوشت انتخاب مواجه نگردید.

۲. نبود مرزبندی شفاف بین نیروهای حاکم و نیروهای اپوزیسیون و بهره‌گیری نخبگان درون سیستمی از ابزار بسیج توده‌ای جهت مقابله با رقبا یا حذف آنها: تا پیش از تحولات اخیر در جمهوری‌های شوروی سابق، نوعی مرزبندی کم و بیش شفاف بین نیروهای حاکم و نیروهای اپوزیسیون وجود داشت. نیروهای مخالف برای مبارزه با دولت‌های حاکم به روش‌های غیرقانونی متوسل می‌شدند و انحصار بهره‌گیری از ابزار بسیج توده‌ای در اختیار نیروهای برون سیستمی و خارج از حاکمیت بود. در این چارچوب تنها شکل سرنگونی دولت حاکم، از طریق نخبگان درون سیستمی تحت عنوان مفهوم کودتا تعریف می‌گردید که در آن اساساً موضوع بسیج توده‌ای مطرح نبود. در مقابل، سرنگونی دولت حاکم از طریق بسیج توده‌ای نیز توسط رهبرانی صورت می‌گرفت که جدایی آنها از دولت حاکم کاملاً شفاف و روشن بود. الگوی تحولات اخیر در جمهوری‌های شوروی سابق با الگوهای پیشین تغییر سیاسی تفاوت ماهوی دارد. در هر سه جمهوری گرجستان، اوکراین و قرقیزستان، رهبرانی که در مقام اپوزیسیون ظاهر شدند و از طریق بسیج طرفداران خود توانستند قدرت را به دست بگیرند، بخشی از نخبگان درون سیستمی بودند که در چارچوب نظام سیاسی موجود هم از سابقه فعالیت در بالاترین مناصب دولتی برخوردار بودند و هم به عنوان رهبران احزاب فعال سیاسی، بازی در چارچوب نظم سیاسی موجود را پذیرفته بودند.

در تحولات گرجستان، میخائیل ساکاشویلی، حقوقدان جوان یکی از رهبران مخالفین بود که با حمایت مردمی، ادوارد شواردنادزه را وادار به استعفا نمود و به عنوان رئیس‌جمهور گرجستان انتخاب شد. وی از نخبگانی بود که به وسیله شخص شواردنادزه به عرصه سیاست گرجستان وارد گردید و پس از یک دوره نمایندگی در پارلمان با حمایت حزب «اتحادیه مردم گرجستان» یعنی حزب شوارد نادزه، در اکتبر سال ۲۰۰۰ به عنوان وزیر دادگستری گرجستان انتخاب شد. به گفته برخی منابع، ساکاشویلی هنگامی که در اوایل دهه ۹۰ در مؤسسات حقوقی آمریکا مشغول به کار بود، توسط یکی از نزدیکان شوارد نادزه به کار دعوت شد. اگر چه ساکاشویلی در سپتامبر ۲۰۰۱ در اعتراض به عملکرد شوارد نادزه از مقام خود استعفا کرد، اما با

تشکیل جنبش اتحاد ملی و شرکت در انتخابات پارلمانی همچنان در عرصه قدرت باقی ماند. در اوکراین نیز ویکتور یوشچنکو بخشی از نظام سیاسی موجود به شمار می‌رفت و از دسامبر ۱۹۹۹ تا آوریل ۲۰۰۱ به مدت شانزده ماه نخست وزیری اوکراین را بر عهده داشت. در واقع یوشچنکو در چارچوب نظام سیاسی موجود اوکراین رشد پیدا کرد و در چارچوب همین نظام به عنوان رقیب اصلی ویکتور یانکوویچ تا مرحله دوم انتخابات پیش رفت. در قرقیزستان نیز اغلب رهبرانی که در پی شورش‌های پراکنده مردمی قدرت را در اختیار گرفتند، نخبگانی بودند که خاستگاه اولیه آنها نظام سیاسی موجود بود. باقی‌اف، رئیس‌جمهور فعلی قرقیزستان، تا می ۲۰۰۲ نخست وزیر منتخب آقاییف بود و پس از تظاهرات خشونت‌آمیز در این سال در منطقه آق سوی در جلال‌آباد که در جریان آن تعدادی از مردم کشته شدند، مجبور به کناره‌گیری از سمت خود شد.^(۱۰) خانم رزا اتونبایوا وزیر خارجه فعلی نیز سال‌های زیادی را در سمت وزیر امور خارجه، سفیر حکومت آقاییف در آمریکا، انگلستان و گرجستان گذرانده بود.

تنها در ازبکستان بود که رهبران شورش‌های مردمی جایگاهی در میان نخبگان سیاسی موجود نداشتند و مخالفت‌ها در این کشور به تحولی در نظام سیاسی موجود منجر نگردید.

۳. ناتوانی و یا عدم تمایل هنجاری و ساختاری رهبران حاکم به استفاده از

ابزار خشونت به منظور حفظ قدرت: در هر سه جمهوری که تلاش‌های مخالفان در آنها منجر به تغییر ساختار قدرت شد، رهبران حاکم به لحاظ ساختاری یا هنجاری تمایلی به استفاده از ابزار خشونت برای حفظ قدرت از خود نشان ندادند. شوارد نادره در گرجستان در برابر تجمع مخالفان در برابر کاخ ریاست جمهوری تسلیم گردید و به محافظان کاخ اجازه نداد علیه مهاجم‌کنندگان از اسلحه استفاده کنند. در اوکراین نیز نظام سیاسی از آن میزان توسعه یافتگی برخوردار بود که بتواند بحران به وجود آمده را از طریق سازوکارهای درونی حل و فصل نماید. در قرقیزستان نیز عسگر آقاییف در میان رهبران جمهوری‌های آسیای مرکزی تنها رهبری بود که در نظام سیاسی اتحاد جماهیر شوروی و حزب کمونیست عضویت نداشت و به دلیل سوابق آزادی‌خواهانه‌اش به قدرت رسیده بود. آقاییف نیز همانند شواردنادره در برابر اولین فشارهای

مخالفتان قدرت را رها کرد و اجازه نداد که تقاضاهای مخالفان از طریق قدرت نظامی سرکوب شود. برخلاف این موارد، در ازبکستان که رهبران حاکم از ابزار خشونت برای سرکوب مخالفان استفاده کردند، اعتراضات به نتایج مورد نظر مخالفان منجر نشد.

در واقع می‌توان مدعی شد که تغییرات و تحولات موسوم به انقلاب‌های رنگین در کشورهای رخ داده‌اند که در مقایسه با سایر جمهوری‌های شوروی سابق فضای سیاسی در آنها بازتر بوده و یا رهبران حاکم کاملاً خودکامه و مستبد عمل نکرده‌اند. طبق نظر گروه بحران‌های بین‌المللی قرقیزستان تا چند ماه قبل از تحولات به عنوان «جزیره دموکراسی» نامیده می‌شد؛ جایی که جوامع مدنی فرصت شکل‌گیری و فعالیت را در آن یافته بودند و دارای یکی از آزادترین و متنوع‌ترین مطبوعات در میان کشورهای CIS بود.^(۱۱)

۴. مداخله و تأثیرگذاری آشکار و مستقیم نیروهای بیرونی: به‌گونه کاملاً

آشکاری، تغییرات در جمهوری‌های شوروی سابق متأثر از تأثیرگذاری قدرت‌های خارجی به ویژه آمریکا و روسیه بوده است. تا پیش از تحولات اخیر در این جمهوری‌ها مداخله کشورهای خارجی در تحولات داخلی کشورها با کوشش‌هایی گسترده به منظور مخفی‌سازی و پنهان‌کاری همراه بود، اما در جریان این تحولات آمریکا و روسیه به‌طور آشکار و بدون آنکه از سوی نیروهای داخلی یا خارجی مورد اعتراض قرار گیرند، به مداخله در امور داخلی این کشورها چه در حمایت از رهبران حاکم و چه در مخالفت با آنها پرداختند. به‌طور مشخص، ایالات متحده آمریکا در فضای جهانی شکل گرفته پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، که فرصت یکجانبه‌گرایی در عرصه روابط بین‌الملل را در پرتو جنگ علیه تروریسم برای این کشور فراهم آورد و همچنین به مدد تفوق هژمونیک دموکراسی آمریکایی در جهان پس از کمونیسم، در جریان این تحولات از طریق کمک‌های مالی به گروه‌های مخالف و تبلیغات گسترده جهانی در حمایت از مخالفان که عمدتاً توسط نهادهای رسمی این کشور به ویژه سفارتخانه‌ها صورت می‌گرفت، به مداخله در امور داخلی این کشورها پرداخت. علاوه بر این، نقش برخی نهادهای غیررسمی در ایالات متحده از جمله بنیاد سوروس و مؤسسه ملی حمایت از دموکراسی در تحولات این جمهوری‌ها کاملاً

برجسته و آشکار بوده است. جهت‌گیری تبلیغات رسانه‌های غربی در جریان تحولات، در حمایت آشکار از مخالفین بود.

در جریان تحولات در گرجستان سفیر آمریکا در تفلیس به وضوح نقش مؤثری را در حمایت از مخالفان ایفا کرد. ایگور ایوانف وزیر خارجه وقت روسیه تأکید می‌کند که زمینه‌سازی‌هایی در جریان بود، به گونه‌ای که شواردنادزه خود پذیرفت که سفیر آمریکا نقش فعالی در این زمینه دارد. زمینه‌سازی‌ها از طریق بنیاد سوروس هدایت می‌شد. ایوانف به صراحت به این نکته اشاره می‌کند که مأموریت مکرر فرستادگان به تفلیس که اغلب آنها از دوستان شواردنادزه بودند، مانند جیمز بیکر وزیر امور خارجه اسبق آمریکا و رئیس سابق ستاد مشترک، شالیکاشویلی، متقاعد ساختن شوارد نادزه به استعفا بود.^(۱۲) البته روسیه نیز در این جابجایی نقش منفعلی ایفا نکرد. ایوانف شب پیش از استعفای شوارد نادزه به تفلیس رفت و با مجموعه‌ای از رایزنی‌ها که از نیمه شب تا اوایل صبح بیست و سوم نوامبر صورت گرفت، امکان گفتگوی مستقیم شوارد نادزه با رهبران احزاب مخالف را فراهم کرد. پس از این ملاقات شوارد نادزه اعلام کرد که از مقام خود استعفا می‌دهد.^(۱۳) در جریان بحران اوکراین نیز آمریکا و روسیه به طور علنی هر یک به حمایت از یکی از دو کاندیدای رقیب پرداختند. در همین رابطه، پوتین دو بار پیش از برگزاری انتخابات به کیف سفر کرد و پس از اعلام اولیه نتایج که حاکی از پیروزی یانکوویچ بود، این پیروزی را تلفنی به وی تبریک گفت و در سوی مقابل بر اساس برخی گزارشات، آمریکا برای پیروزی انقلاب نارنجی در اوکراین در حدود ۶۵ میلیون دلار به گروه‌های طرفدار یوشچنکو کمک مالی کرد.^(۱۴) این کمک‌ها غیر از تلاش‌های رسمی دولت آمریکا برای متقاعد ساختن دولت اوکراین به برگزاری مجدد انتخابات بود.

نتیجه‌گیری: تقابل تقاضاهای متعارض

با بررسی و مطالعه دقیق متغیرهای تأثیرگذار بر روند تحولات می‌توان چنین نتیجه گرفت که فرآیند تغییر در سه جمهوری گرجستان، اوکراین و قرقیزستان و همچنین فضای

سیاسی در بسیاری از جمهوری‌های دیگر در شرایط کنونی، برآیندی از تعامل و یا تقابل چهار دسته از تقاضاها و کوشش‌های سیاسی متفاوت است:

۱. تلاش نهادهای مدنی، احزاب و بخش‌هایی از نخبگان سیاسی برای ایجاد تغییر؛

۲. تلاش رهبران حاکم برای باقی ماندن در قدرت و حفظ ساختار سیاسی موجود؛

۳. تلاش روسیه برای تداوم نفوذ خود در منطقه؛

۴. تلاش ایالات متحده آمریکا برای کاهش نفوذ روسیه و ایجاد نظام‌های همسو با غرب.

در شرایط موجود، به دلیل ضعف جامعه مدنی، نخبگان سیاسی که تقریباً همگی دارای خاستگاه دولتی هستند، نقش محوری را در شکل‌دهی به تقاضاهای داخلی بر عهده گرفته‌اند، اما در واقع آنچه در این میان نقش تعیین‌کننده‌ای در فرجام دگرگونی‌های سیاسی در این جمهوری‌ها دارد، تلاش قدرت‌های بیرونی برای حفظ یا تغییر وضع موجود می‌باشد. شاید مهمترین درسی که می‌توان از جامعه‌شناسی تغییر در جمهوری‌های شوروی سابق گرفت، این باشد که ماهیت تغییرات سیاسی به سرعت در حال دگرگونی است و بسیاری از معیارهای گذشته برای تجزیه و تحلیل تغییرات سیاسی، ارزش نظری و مفهومی خود را از دست داده‌اند.

معضلات موجود از یک سو و مطالبات مردم و نخبگان از سوی دیگر به عنوان زمینه‌های درونی تغییر، و رقابت‌های قدرت‌های خارجی به عنوان زمینه‌های بیرونی تغییر در شکل‌دهی به تحولات آتی کشورهای منطقه مؤثر خواهند بود. نکته قابل توجه این است که اگر وضعیت در کشورهای گرجستان، اوکراین و قرقیزستان در جهت تحقق خواسته‌های سیاسی و اقتصادی مردم پیش رود، شرایط اجتماعی در دیگر کشورهای منطقه برای تحول آماده می‌شود. اما اگر این تحولات منجر به تغییر رهبران شود، بدون اینکه در وضعیت مردم تغییری روی دهد، این امر باعث تأخیر در تحولات خواهد شد. تعامل یا تقابل چهار رویکرد و تقاضاهای متعارض فوق‌الذکر و برآیند حاصل از آنها به تحولات آتی جهت خواهد داد.

یادداشت‌ها

۱. قرقیزستان پس از انقلاب، گزارش گروه مطالعات بحرانهای بین‌المللی، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۹، بهار ۱۳۸۴، صص ۲۶۶-۲۶۵.
2. Maryna Lybchak, "Corruption, a Cancer or a Flu?", Transparency Int'l Czech Republic, IACC Council, 2001.
3. www.Transparency.org
4. Russia and the other Former Soviet Republics in Transition, Lesson 3: Economics, in www.southerncenter.org
5. Russia and the Other Former Soviet Republics in Transition, Lesson 2; Politics in www.southern.org
6. www.Freedomhouse.org
7. Governance in Central Asia: National in form, Soviet in Content, Wayne Merry, Cambridge Review of International Affairs, Vol.17, No.2, July 2004.
۸. «بحران گرجستان و ترتیبات منطقه‌ای در قفقاز جنوبی»، گزارش تحلیلی خبری مؤسسه بین‌المللی ابرار معاصر تهران، زمستان ۱۳۸۲.
۹. محمدحسین شجاعی، «انقلاب لاله‌ای قرقیزستان»، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۹، بهار ۱۳۸۴، صص ۳۹.
۱۰. انقلاب لاله‌ای قرقیزستان، پیشین، ص ۴۴.
۱۱. همان، ص ۴۲.
12. Interview with Igor Ivanov, in www.mid.ru, 6.12.2003.
۱۳. محمود واعظی، «الگوی رفتاری آمریکا و روسیه در فرآیند تغییرات سیاسی در جمهوری‌های شوروی سابق»، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۹، بهار ۱۳۸۴، صص ۱۰۸.
۱۴. «انقلاب‌های رنگارنگ در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع»، گزارش نشست کارشناسی، مؤسسه بین‌المللی ابرار معاصر، تهران، مرداد ۱۳۸۴.